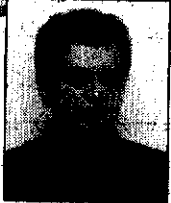




ماجرای پاکدشت سهل انگاری و چشم پوشی ها!!



علی شیرازی نسب

داشته است. ظلمی که در این فاجعه به مردم شریف پاکدشت شده به عنوان یک لکه سیاه در تاریخ ثبت شده است.

او با اشاره به نقش دادستان به عنوان نماینده مدعی العموم اظهار داشت: دادستان رییس ظابطان قضایی است، معنایی ندارد که رییس از عملکرد ضابط خود مطلع نباشد. نیروی انتظامی ضابط قوه قضاییه است و دادستان باید بر عملکرد این افراد نظارت می کرده است. بدون تعارف در این فاجعه، هم نیروی انتظامی و هم ما مقصریم. بیست خانواده به دنبال بچه های گمشده خود می گردند آن وقت آقایان مدعی می شوند که از این قضیه خبر نداشتیم.

مگر چه کشف جرایم وظیفه دیگری دارید؟

او با اشاره به سخنان رییس جمهور که خطاب به وزیر کشور گفته بود ما هم مقصریم و باید استعفا دهیم، گفت: از آقای خاتمی می خواهم نسبت به متخلفان در این رابطه برخورد جدی و قاطع داشته باشند. تحمل خبر مرگ فرزندان من به مراتب آسان تر از خبر این فاجعه است. فاجعه ای با این ابعاد اتفاق

بدون آنکه حتی یک مورد را فراموش کرده باشد. او حتی دفتری داشته که اسامی و مشخصات مقتولان و نحوه به قتل رساندن آنها را درون آن شرح داده است. همچنین مواردی همچون تعرض به کودکان پس از قتل و خوردن گوشت آنها توسط جانیان مطرح شده است.

فاجعه به قدری عمیق بوده که رییس کل دادگستری تهران آنرا تاریک ترین نقطه در کارنامه قضایی خود نامیده است. عزیزان با انتقاد از نماینده پاکدشت در مجلس و همچنین سخنان امام جمعه این شهرستان که از خدمات دادستان و رییس دادگستری این شهرستان تقدیر و تشکر کرده بودند، گفت: تشکر از افراد خاطی هیچ معنایی ندارد. نه قانونی است و نه عقلانی. حکومت باید بپذیرد که در فاجعه پاکدشت کوتاهی کرده است. برای اینکه بفهمیم چه فاجعه ای رخ داده است باید خودمان را به جای یکی از این افراد بگذاریم. اینکه کودک را ببرند عمل نامشروع انجام دهند، بکشند و بعد بسوزانند این جاست که عمق فاجعه را می فهمیم.

عیزان با تاکید بر این امر که در زمینه قصور هیچ گونه تعارفی با هیچ کسی نداریم اظهار داشت: اگر چه دادستان این شهرستان دارای سوابق درخشانی در مبارزه با جرایم ویژه بوده است اما واقعیت این است که در این زمینه کوتاهی و قصور

بی شک در طول تاریخ جنایی ایران حادثه پاکدشت جزو نادر اتفاقات رخ داده است. کمتر اتفاق افتاده کسی پیدا شود که عده بسیاری از مردم را با برنامه ریزی قبلی و در کمال خونسردی به قتل برساند. ممکن است هرازگاهی کسی براساس یک برنامه از پیش تعیین شده دو یا چند نفر را به قتل برساند، مثل خفاش شب که بیش از ۹ قتل مرتکب شد و یا موازیدی شبیه به آن، اما اینکه مقتولین را کودکان خردسالی تشکیل دهند که به هیچ عنوان قدرت دفاع از خود را ندارند، اتفاقی است که شاید در ایران مشابه آن یکبار آن هم در سطحی نازل تر، حدود سال های ۱۳۶۲ توسط مردی به نام علی اصغر بروجرودی معروف به اصغر قاتل اتفاق افتاده باشد. اما وسعت حادثه پاکدشت به قدری بود که هم قوه قضاییه و هم نیروی انتظامی قصور و تقصیراتی را در این مورد پذیرفتند و کار تا بدانجا پیش رفت که تعدادی از قضات و عوامل دادگستری پاکدشت تنزل درجه یافته و هفت نفر از عوامل نیروی انتظامی نیز به پای میز محاکمه کشیده شدند.

این در حالی است که در این جنایات بحث های بسیاری همچون قاچاق اعضای بدن کودکان و مواردی از این قبیل نیز مطرح بوده است. قاتل دو تمامی جلسات دادگاه با کمال خونسردی و در عین وقاحت یک به یک جزئیات قتل ها را تشریح می کرد

به کوچک آمدن فرزندش امیدوارم



بود، از وقوع جنایات تا دستگیری متهمان و محاکمه و صدور رای صادره از سوی قضات پرونده، به نظر می‌رسد حکمی که روی این پرونده ظاهر شده درست یا غلط به این شعبه ربطی ندارد و هیچ ادعایی نیز در این باره نداریم. آنچه باعث اعتراض مردم، مسوولان و خانواده قربانیان و برانگیختن احساسات آنان شده نامتناسب بودن حکم صادره یعنی تبرئه از اعدام برای متهم ردیف دوم، علی غلامپور است. از این رو مسوولان عالی‌رتبه قوه قضاییه با توجه به این نارسایی‌ها، بهجت مفسدفی الارض بودن متهمان را مطرح کردند.

اصغرزاده ادامه داد: بنابراین با توجه به این جرم در خدا الهی، مرتضوی طی ابلاغیه‌ای به من ماموریت داد تا علاوه بر حفظ سمت طی تحقیق گسترده‌ای به این قسم از پرونده رسیدگی کنم. بهین ترتیب من به دادگستری پاکدشت محقق شدم و طی ۱۰ روز تحقیق شبانه‌روزی از زندان، منطقه پاکدشت متهمان، شهود عینی، مواجهات حضوری، از متهمان بازپرسی تخصصی و بلندمدت کردم. از این رو با توجه به تدبیر شدید امنیتی که پایه‌گذاری کرده بودیم با استفاده از ماموران مجرب به بازسازی صحنه جرم در بیش از ۵ ساعت پرداختیم.

بازپرس شعبه سوم در ادامه اظهار داشت: در مدت این ۱۰ روز برای جمع‌آوری ادله محکمه‌پسند

افتاده و هر یک از مسوولان به دنبال مقصر جلوه‌دادن دیگری است. ای کاش همه ما با هم استغفای دادیم. رییس کل دادگستری استان تهران با اشاره به این مطلب که در طول ۲۵ سال سابقه خدمت قضایی‌ام حادثه پاکدشت تاریک‌ترین نقطه در کارنامه قضایی من است اظهار داشت: تمام خدمات ۲۵ ساله من با چنین فاجعه و کوتاهی انجام گرفته زیر سوال رفته است و من شرمندهم که چنین اتفاقی رخ داده و تمامی قصوراتم را می‌پذیرم.

در همین رابطه، بدری رییس سابق دادگستری شهرستان پاکدشت ضمن اظهار همدردی با خانواده قربانیان این فاجعه به تلاش دادگستری برای احقاق حقوق شهروندان این ناحیه اشاره کرد و گفت: من اولین مسوول شهرستان پاکدشت هستم که پس از وقوع این فاجعه استعفا داده‌ام و این کار را به خاطر همدردی با مردم این شهرستان انجام داده‌ام هر چند که مطبوعات در این زمینه جوسازی کرده‌اند.

از طرف دیگر اصغرزاده بازپرس شعبه سوم دادسرای جنایی تهران که مسوول رسیدگی به قسمتی از پرونده جنایت کودکان پاکدشتی است که در رابطه با مفسدفی الارض بودن متهمان مفتوح بود، پس از تحقیق نفس‌گیر کیفرخواست آنان را صادر کرد. او افزود: این پرونده مطلب تازه دیگری ندارد و همه ما و مسوولان در جریان آنچه گذشته

در مقابل دوربین و دفتر روسای زندان آگاهی و با بهترین امکانات از علی باغی تحقیق کامل شد به طوری که او و بیجه کوچک‌ترین آزار روحی و جسمی ندیدند. اعترافات و ادله‌ای که از متهمان جمع‌آوری شد قابلیت انکار ندارد و آنان به مطالبی با جزئیات بیشتر و نکات ریزتر و دقیق‌تر اشاره کردند.

این مقام قضایی با اشاره به اشکالاتی که در مرحله اول تحقیقات صورت گرفته بود، گفت: به رغم اینکه این پرونده بسیار مهم بود و همکاران قضایی روی آن کار کردند اما به خاطر کمبود زمان، آن طور که لازم بود روی پرونده کار نکردند. می‌بایستی روی این پرونده و شخصیت متهمان کار تخصصی و علمی بیشتری می‌شد اما چون

افکار عمومی منتظر بود هر چه زودتر متهمان مجازات شوند روی آن کار زیادی نشد. از سوی دیگر گزارش هایی که هر نهادی ارایه داد و پیگیری های دستگاه های غیر مرتبط نیز اجازه نداد تا مقامات مسوول بیشتر روی قتل و جنایت رسیدگی کنند و بیشتر وقت صرف کنند. این مقام قضایی درباره صدور قرار مجرمیت متهمان درباره مفسلفی الارض بودن آنها گفت: علاوه بر اینکه

اثبات می رساند.

باز پرس اصغر زاده در خصوص علت ادعای بیجه مبنی بر اینکه علی باغی در جنایات و اقداماتش دخالتی نداشته گفت: به دو دلیل می شود این ادعاها را مورد بررسی قرار داد. بیجه در زندان خود را آماده مرگ می کند. او نادم است، قرآن می خواند و می خواهد توبه کند، او تصور می کند نجات جان همدستش می تواند یک اقدام جوانمردانه به حساب

بعد از تعرض به کودکی او را می کشد و بعد مجدداً به او تعرض می کند سپس جسدش را می سوزاند و سرانجام گوشت پای پخته شده را می خورد تا مزه گوشت آدم را بفهمد و یا در قربانی دیگری وقتی از او می پرسیند که می توانستی کودک را به پایین دره پرت کنی، همان طوری می مرد، می گوید: جان دادن آنها لذت بخش بود، می خواستم جان دادن این کودک را نیز بینم.

این دو متهم جو پاکدشت را به قدری ملتهب کرده اند که کودکان پاکدشتی از زمانی که از مدرسه یا کارگاه بیرون می آیند تا وقتی که به خانه برسند اضطراب شدیدی دارند. یکی از شهروندان می گوید وقتی متهمان اعطالم شدند نباید در خاک ایران دفن شوند چون از لحاظ زنتیکی ضرر دارد. اگر بیجه دفن شود و از خاک لو گهای روییده شود و حیوانی آن را بخورد و انسانی هم گوشت آن حیوان را بخورد ممکن است بیجه دیگری در جامعه رشد کند.

بیجه با متهمان دیگر قابل قیاس نیست. او از تمام آنها بدتر است. او دوبار برادرش را تهدید به تجاوز می کند و حتی سعی می کند او را بکشد که موفق نمی شود. قتل برای او عادت شده بود و خودش می گوید اگر دستگیر نمی شدم تا ۵۰۰ قتل نیز انجام می دادم.

در جلسه دوم محاکمه متهمان، قاضی یاورزاده ریاست دادگاه گفت: در این پرونده ۱۷ کودک بی دفاع به قتل رسیدند و یک مرد و دو زن و ۶ کودک دیگر مورد تحقیر جنسی قرار گرفتند. خانواده هایی که تنها داغ از دست دادن فرزندانشان را ندارند آنان ساکن اردوگاه فقر هستند. همه بدون پایوش و با شکم گرسنه بر روی زمین فقر قدم می گذارند و شبها کابوس مرگ بچه هایشان را می بینند و روزی هزار بار می میرند آنان می سوزند، یک سوختن تمام نشدنی و ابدی. در اینها چیزهای عجیبی است اما هیچ چیز عجیب تر از کار کردن در کوره ها نیست. انسان اشتباه می کند اما تاوان آن را پس می دهد. سهل انگاری از سوی ماموران انتظامی که می بایستی کاشف این جرم باشند قابل توجیه است. همه کسانی که در این حادثه کوتاهی کردند باید تاوان پرداخت کنند. همه ما در پرداخت تاوان این حادثه بزرگ مسوول هستیم. متأسفانه درباره یکی از بچه ها که از مرگ نجات یافت نوشته بودند به این کودک صدمات جانی بسیار شدیدی وارد شده اما پول و هزینه درمان را ندارد.

آنچه گفته شد همان مطالبی است که از سوی مسوولان و دست اندرکاران پرونده به زبان آورده شده



باید. طبق تحقیقات، بیجه این آیه را در قرآن دیده که نجات یک انسان یعنی نجات همه انسانها و از سوی دیگر می توان غرور بیجه را عاملی دانست بر این ادعا. او از اینکه علی باغی با شخصیت کاملاً

در پی افشای جنایات پاکدشت، تعدادی از مسوولین قضایی و انتظامی محلی مقصر شناخته شدند

متفاوت با خودش در ماندگاری تاریخ این جنایات همدست او خوانده شود و شریک او باشد موافق نیست و می خواهد با شخصیت زیرکانه ای که دارد در ماندگاری تاریخ با وجود منفور بودن آن تنها باشد و به راحتی آن را بروز می دهد.

وی در خصوص ویژگی های دو متهم گفت: بیجه از قتل لذت می برد و حتی در یکی از جنایات

تحقیق شده بود حضور متهم ردیف دوم در برخی جنایات با ادله جدیدالتحصیل می تواند حکم از سوی دادستانی باشد. افزود: اعترافات متهمان و فشار روحی که بر من وارد شد برابر بود با سالها تحقیق روی جنایات مختلف و وقتی آنان اعتراف می کردند من بارها به زانو افتاده و بغضم ترکید. کارهایی که این دوجانی با اجساد کردند غیر قابل درک بود.

او در مورد قتل زنی به نام کنیز گفت: این زن به صورت توافقی همراه دو جانی شده بود. با توجه اینکه علی باغی سعی در انکار حضورش در صحنه جنایت داشت و بیجه نیز آن را تایید می کرد در بازسازی صحنه جنایت مشخص شد علی باغی نه تنها در صحنه حضور داشته بلکه با سنگ به سر این زن کوبیده و با وی زنا نیز کرده است. در این جنایت بیجه بدون انگیزه و تنها برای لذت بردن از ارتکاب قتل ضربات سنگ را از سمت چپ به شقیقه کنیز زده است و با توجه به شیوه مشابه وی در قتل های دیگر این امر اثبات شده است اما علی باغی بعد از زنا با این زن خیابانی ضربات سنگ را از بغل و به پشت سر قربانی زده است که ادله جدید آن را به



بود اما این موضوع ابعاد دیگری نیز دارد. ابعادی که گویی در این شهر کم کم می رود تا عادی شود. ترس معنای خود را در کوچه و خیابان های تهران و حتی حومه آن از دست داده است.

اولش کسی باور نمی کرد اما حالا همه عصبانی هستند و هر کس چیزی می گوید. هر چند وقت یکبار سر و کله یک قاتل زنجیره ای در این شهر و در آن شهر پیدا می شود و بعد یک محاکمه مفصل و جنجالی، یک طناب دار و آخر سر هم یک عصبانیت خاموش و در این میان کودکان، مظلوم ترین شاکیان ساکت پرونده ها هستند. شاید چندی بعد دیگر در کوچه و خیابان، کودکی با شوق بچه گانه که با به توپ می زند و فوتبال بازی می کند، مشاهده نشود. حالا ترس از وجود یک قاتل پشت

نقاب شهروندی، مادران را وادار می کند تا دست کودکان را گرفته و آنها را به درون خانه بکشانند.

اولین بار خبر خیلی ساده و بدون هیچ توضیحی اضافه در یکی از روزنامه های کشور منتشر شد، اما گزارش های تکمیلی هر روز ابعاد تازه ای از جنایت را خبر می داد. عکس قاتل و همدستش به صورتی مبهم از پشت سر یا نوار سیاهی بر چشم منتشر شد. بیجه

چندان به قاتلان شباهت ندارد او شبیه تمام کسانی است که ما شاید روزانه بی تفاوت از کنار آنها می گذریم. روز دادگاه، بیجه با چهره ای آراسته در صحن دادگاه ظاهر شد تا تخم ترس و بی اعتمادی را در دل شهروندان تهرانی بکارد.

صحنه های دادگاه از تلویزیون پخش می شد و مادر و پدری شبیه میلیونها پدر و مادر دیگر با سکوت، صورت قاتل را نگاه می کنند و همه بینندگان به خود می گویند چه خوب است که فرزند ما میان قربانیان نیست و پدر خانواده متفکرانه به فکر می رود که باید برای امنیت همسر و فرزاندنم راه تازه ای پیدا کنم.

یکی از این پدران طبق نظر شخصی اش می گوید: بیجه نه دیوانه است و نه جوانی با کوله باری از عقده های دوران کودکی. او قطعاً از کشتن قربانیانش رنج می برد اما او فقط یک مزدبگیر بود. مزد برای کشتن کودکان به خاطر قاچاق اعضای بدن آنها. او هر چه با خود کلنجار می رود نمی تواند درک کند که چرا قاتلی پس از تعدی و قتل قربانیانش آنها را می سوزاند موضوع به این سادگی ها نیست. مرد دیگری که در شرکت مخابرات کار می کند می گوید: مگر ممکن است جوان کم سن و سالی بتواند ۲۶ کودک را در یک منطقه گرفتار کرده باشد، آنها را بکشد و بسوزاند و کسی از ماجرا چیزی نداند. اگر در یک محل تعدادی دختر و زن بدحجاب باشند برای برخورد و جلوگیری از بدحجابی نیروی انتظامی گشت ویژه می گذارد اما برای پیدا کردن ۲۶ کودک طی دو سال هیچ اقدامی نمی کند و حتی یکبار هم که قاتل را می گیرند، آزادش می کنند تا برود. نمی دانم اما احساس می کنم نیروی انتظامی اولویت های وظایف خود را



فراموش کرده است.

می گویند چون اغلب قربانیان از کودکان خانواده های مهاجران غیرقانونی به ایران بوده اند و به خاطر ترس از اخراج از ایران حاضر نبودند گم شدن فرزندان خود را گزارش دهند. اگر این چنین بوده وظیفه نیروی انتظامی در این مورد چه بوده است؟ یا آنها اطلاع داشته اند که آنها مهاجران غیرقانونی هستند که در این صورت جای این سوال است چرا برای برخورد و اخراج آنها اقدام نکرده اند؟ مگر نه اینکه مهاجر غیرقانونی بودن جرم است و وظیفه نیروی انتظامی برخورد با مجرمان پس چرا برخورد نشده است؟ اگر هم نمی دانستند که آنها مهاجر غیرقانونی هستند پس وظیفه تامین امنیت آنها و فرزندان شان مثل تمام شهروندان برعهده تامین کنندگان امنیت شهروندان بوده است.

کار به همین جا هم ختم نشد و صدای اکثر

رییس دادگستری شهرستان پاکدشت اعلام کرد به خاطر هم دردی با مردم استعفا داده است

روزنامه های اصلاح طلب بابت این قضیه درآمد و از زوایای گوناگون به موضوع پرداختند. یکی از این روزنامه ها در مقایسه این موضوع با مساله حجاب در فرانسه این گونه نوشته بود: این روزها شاهد دو موضوع هستیم که دقت در نحوه برخورد بسیاری از رسانه ها و سیاست پیشگان با آن دو می تواند نوع نگاه و اولویت بندی مسایل از نگاه آنان را نشان دهد. اولین مساله موضوعی است که در کشور فرانسه اتفاق افتاده است. دولت این کشور با اجرای قانونی، دانشجویان و دانش آموزان را موظف کرده که هر گونه نشانه متعلق به آیین و ادیان مختلف را از پوشش خود حذف کنند و از جمله دختران مسلمان را از داشتن حجاب اسلامی منع کرده است. این امر واکنش های زیادی را در کشور ما برانگیخته و سبب شده رسانه های عمدتاً وابسته به یک جناح با پردازش وسیع، تصمیم دولت فرانسه را هتک حرمت و آزادی دختران مسلمان دانسته و نسبت به آن اعتراض کنند. کسانی در خیابانها و مقابل سفارت فرانسه علیه این دولت شعار بدهند و رسانه های فوق الذکر نیز این اعتراضات را پوشش دهند. به

علاوه عالی‌ترین مرجع تصمیم‌گیری در حوزه آموزش کشور (شورای عالی انقلاب فرهنگی) نیز به اقدام عملی دست زده و مقدمات لازم را برای ادامه تحصیل دختران فرانسوی در دانشگاه‌های ایران فراهم نماید. هر چند که معلوم نیست اولاً این مسأله مبتلا به چه تعداد از دختران فرانسوی است، چه تعداد از آنها اصلاً با اخبار صادر شده از



مبدأ ایران آشنایی یا توجه دارند و در نهایت چه تعداد از آنها حاضر خواهند شد که به جای دانشگاه‌های فرانسه در دانشگاه‌های ایران تحصیل کنند و معلوم نیست که اگر بنا باشد اظهار نظر درج شده در یکی از روزنامه‌های عصر ملاک قرار گیرد نهایت امر به کجا بینجامد؟

با این حال مشخص است که بخشی از فعالان سیاسی و از آن مهم‌تر شورای عالی انقلاب فرهنگی که متشکل از جمعی از رجال درجه اول کشور است نسبت به موضوع حساسیت زیادی داشته و در میان همه مشکلاتی که کشور داشته و دارد، حل این موضوع را در اولویت قرار داده است.

خبر دوم مربوط به واقعه‌ای است که در حاشیه تهران (پاکدشت) اتفاق افتاده و طی آن بیش از ۲۰

کودک توسط دوچانی مورد هتک حرمت قرار گرفته و در نهایت به قتل رسیده‌اند. اگرچه اخبار مربوط به ناامنی‌های اجتماعی روند فزاینده و نگران‌کننده‌ای به خود گرفته و در بعضی موارد متأسفانه اخبار روزانه تکراری یا عادی به نظر می‌رسد، اما چنین مواردی واجد آن درجه از اولویت است که صاحبان رسانه و از آن مهم‌تر صاحبان قدرت در کشور نسبت به آن حساسیت نشان داده و علاوه بر موضعگیری رسمی و علنی اقدامات ضروری را برای خشک کردن ریشه‌های چنین فجایعی سامان دهند.

اما آنچه شاهد بوده‌ایم حاکی از پرداختن اولویت‌دار این رسانه‌ها، سیاست‌پیشگان و صاحب‌منصبان به موضوع نبوده است. به عبارت دیگر در مقابل این هتک حرمت فردی و اجتماعی، نه از موضعگیری‌های شدید خبری بود، نه رسانه‌های خاص به پوشش خبری گسترده آن پرداختند (مگر به عنوان خبر حادثه‌ای) و نه مقامات عالی‌رتبه کشور گردهم آمدند تا برای آن راه حلی بیابند.

انصاف بدهیم، اگر هتک حرمت دختران فرانسوی باید موضوع بحث و تصمیم‌گیری شورای انقلاب فرهنگی قرار گیرد، آیا هتک حرمت و امنیت

نگاه رسانه‌ای و دیدگاه برخی از مسوولان نسبت به آنچه در پاکدشت روی داده سوال برانگیز است

اجتماعی مردم خودمان نباید مورد توجه و تصمیم‌گیری شورای عالی امنیت ملی باشد؟ اگر هتک حرمت دختران مسلمان فرانسوی باید موضوع مورد توجه برخی خطیب‌های محترم باشد، هتک حرمت و قتل کودکان مظلوم با این وسعت نباید مورد بحث و اعتراض قرار گیرد؟

آیا نباید با بازکردن بحث و نقد پیرامون چنین حادثه هولناکی که در خانه ما واقع شده، ریشه‌های آن را شناسایی و زمینه‌های مقابله سریع و قاطع با آن را فراهم کنیم؟ آیا صرف دادن نام شغال و کفتار به مرتکبین این جنایات کافی است و نباید از خود بپرسیم که در مقابله با کفتارها و شغال‌ها چه کرده‌ایم؟ آیا هیچ فردی یا نهادی در انجام وظایف

خودکوتاهی نداشته است؟ غرض این نیست که صرف نیروی انتظامی و امنیتی یا مراجع قضایی را به کم‌کاری یا ندانم‌کاری متهم کنیم، اما واقعیت را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که چیزهایی ایراد دارد و ایراد اساسی هم دارد.

ممکن است گفته شود نیروی انتظامی امکانات لازم را در اختیار ندارد، ممکن است گفته شود نیروی انتظامی ناچاراً بخش عمده‌ای از وظایف خود را به عهده نیروهای وظیفه یا کم‌تجربه گذاشته است، ممکن است گفته شود مراجع قضایی با کمبود چه به لحاظ قانونی و اداری و یا به لحاظ لیجستیکی مواجهند و این موارد به‌ویژه در حوزه‌های کوچک آشکارتر باشد، اما واقعیت این است که چنین پاسخ‌هایی برای جوابگویی به مسوولیت‌ها کافی نیست و اگر هم برای مراجع محلی کافی باشد از مسوولان عالی‌تر که باید رفع‌کننده چنین مشکلاتی باشند پذیرفته نیست. اگر هم گفته شود مسوولان عالی‌تر در جریان مشکلات نیستند البته دلیل دیگری برای طرح موضوع در رسانه‌ها پیدا می‌شود که مسوولان عالی‌رتبه در جریان آن قرار بگیرند.

در کنار همه مشکلات پیش گفته باید اشاره کرد که با همه این کمبودها، نیروی انتظامی و مراجع قضایی ثابت کرده‌اند هر گاه مسأله‌ای را دارای حساسیت دانسته و بر آن تمرکز کنند با سرعت و قاطعیت به آن می‌پردازند.

عمق فاجعه آنقدر زیاد است که روزنامه‌های اصلاح‌طلب را برآشفته است و آنها در مقاله‌ای دیگر یادآور می‌شوند که چندین انسان و عمدتاً کودکان بی‌گناه توسط دوچانی به قتل می‌رسند. ماهها از ماجرا می‌گذرد. هیچ هشدار و خطری به مردم منطقه داده نمی‌شود، متهم اصلی پرونده به ظن ارتکاب این جنایات مدتی بازداشت می‌شود، در ایام بازداشت او جنایات متوقف می‌شود، با آزادی او جنایات از سر گرفته می‌شود و رقم قربانیان به بیست و شش تن می‌رسد. براساس آنچه اعلام شده تمام اجساد در یک محبوه ۲۰۰ متری دفن شده‌اند و ... ظاهراً اتفاق چندانی مهمی نیفتاده است. ظاهراً هیچ کس مسوول نیست و ظاهراً نیازی نیست که سیاستمداران و آرباب رسانه‌ها فریادی برآورند.

مصیبت خیلی فراتر از کندن خلخال از پای زنی از کیش و آیین دیگر است.

هر چند که توقع نداریم که کسانی از غم آن بمیرند اما آیا واقعاً جا ندارد که فریادهایی برآید تا از فاجعه‌های بعدی جلوگیری شود؟

آیا از کسانی که به دنبال ردپای یک جنایت در اقصی نقاط دنیا می‌گردند تا آن را به کار تبلیغات سیاسی بگیرند نباید انتظار داشت که وقت فراغت خود را صرف پیگیری جنایاتی کنند که در خانه واقع شده است؟

کسانی که می‌گردند تا در یک جلسه محدود سوژه‌ای پیدا کنند و آن را نشانه گسترش فساد بدانند، برای کشف ریشه این جنایت چند گزارش تهیه کرده‌اند؟ آیا از کسانی که ذره‌بین به دست دنبال



بسیاری را به درد آورد و نفس‌های بسیاری را در سینه حبس کرد، سوال‌ها، ابهامات و نقاط تاریکی را نیز در آذهان مردم خلق کرد. فرار از مسوولیت و پاسخگویی چیزی را حل نخواهد کرد، بر بدبینی‌ها خواهد افزود و سوالات و ابهامات بزرگتری را شکل خواهد داد.

انتقادات در حالی ادامه داشت که یکی از کسانی که توسط بیجه دزدیده شده اما موفق شده بود از دست او بگریزد می‌گوید هنگامی که برای شکایت مراجعه کردم اصلاً به ما محل نگذاشتند. گفتند برو پیدایش کن آن موقع از کسی که تو را زده شکایت کن. او گفت مردم منطقه که از پیگیری مسوولان ناامید شده بودند برای اطلاع یکدیگر و هشدار به خانواده‌ها بر روی دیوار محله‌ها نوشتند: «این محل آدم خوار دارد» تا عابران بدانند که هر آن باید در انتظار تهاجم یا حادثه‌ای باشند. برخی از مردم محله می‌گویند همین هشدارهای مردمی هم از روی دیوارها پاک شد و ما باز هم نوشتیم. این نوجوان همان کسی است که پس از دستگیری بیجه در مواجهه حضوری او را شناسایی کرد.

همین موضوع را روزنامه‌ای دیگر در مقاله خود مورد تحلیل قرارداد و نوشت: این حادثه و برخی حوادث ناگوار دیگر نشان می‌دهد روش‌های قبلی ما ایراد داشته است. مهم نیست که چه نهادی تقصیر بیشتری دارد و کدام یک قصور کمتری. آنچه اهمیت دارد این است که باور کنیم هم قصور وجود داشته و هم تقصیر. ما به عنوان مطبوعات قصور داشته‌ایم که چرا از ترس شکایت برخی نهادها،

منع شده‌اند این در حالی است که رسانه‌ها هر روز چندین دعوت از مسوولان قوای مختلف را دریافت می‌کنند که با نام کنفرانس خبری به سخنرانی می‌پردازند. به عبارتی پاسخگویی در یک دنیای

به چه دلیل اقدامی اصولی برای ریشه‌یابی چنین جنایاتی صورت نمی‌گیرد؟

وارونه که بعضی مسوولان ما تلاش دارند بسازند جای خود را به سخنگویی می‌دهد، یعنی مقامات مسوول خود را مسوول پاسخگویی بابت وظایفی که به عهده دارند، نمی‌دانند که اگر چنین بود زمان مصاحبه گذاشتن آن وقتی است که سوال‌ها مطرح است و نه وقتی که صاحب‌منصبان قرار است آمار بدهند!

جنایات پاکدشت علاوه بر اینکه دل‌های

مقصرین جنایات گوانتانامو، ابوغریبه، هرات، فلوجه و ... هستند نباید انتظار داشت که افتادن آتش به خانه خودمان را نیز با حساسیت پیگیری کنند؟ فرض کنیم این جنایات در فلان کشور اتفاق افتاده بود در آن صورت اولاً نه تنها مردم آن منطقه بلکه مردم سراسر آن کشور و سراسر جهان پس از اولین جنایت از موضوع مطلع می‌شدند. بنابراین در حفاظت از فرزندان خود دقت بیشتری می‌کردند و به احتمال زیاد تعداد قربانیان بسیار محدود می‌ماند.

ثانیاً رسانه‌های ما با پیگیری جدی، خبر و تحلیل و تفسیر خود سقوط اخلاقی و نبود امنیت در آن کشور را به اطلاع می‌رسانند این گونه است که می‌توان گفت گاه دنیای ما در مقایسه با برخی کشورهای دیگر دنیایی وارونه محسوب می‌شود. رسانه‌های اصلی که در همه دعواها حاضر و مدعی‌اند این موضوع را واجد اولویت درجه چندم تشخیص می‌دهند، مسوولان دولتی، انتظامی و قضایی مانند یک کار عادی به موضوع می‌نگرند و آنگونه که مجری برنامه تلویزیون می‌گوید دعوت به مصاحبه را نمی‌پذیرند و می‌گویند از سخن گفتن

ناهنجاری‌ها را با شفافیت بیشتر در معرض دید و قضاوت خوانندگان و به‌ویژه کارشناسان و تحلیلگران قرار ندادیم. اما آنها که مطبوعات را محدود خواستند تقصیر کارند. چند سال پیش روزنامه ایران از افزایش



در اینجا بد نیست اشاراتی داشته باشیم به جنایاتی مشابه که در سال‌های ۱۳۶۲ توسط فردی به نام اصغر قاتل انجام شد که پس از وقوع ۲۵ قتل در بغداد و هشت مورد در تهران توسط ماموران امنیه آن زمان دستگیر شد. این عمل در حالی انجام شد که حداکثر دو ماه از شروع جنایات می‌گذشت و ریشه‌کنی آن توسط ماموران آن زمان سبب شد که دستگاه عدالت‌خانه آبرویی پیدا کند و مردم با دیده احترام و تحسین به ماموران آن بنگرند و حتی مسوولان وقت دولت عراق متن تشکر آمیزی را برای آنان ارسال نماید.

علی اصغر بروجردی، مردی که یک سینی در دست داشت که در آن تعدادی پامیه گلزده و در کوچه‌های شهر راه می‌رفت. مردی بلنبلالا و حدوداً ۴۸-۳۷ ساله که قبلاً در بغداد زندگی می‌کرده و در آنجا نیز پامیه می‌فروخته است و کودکان بسیاری در اطراف او پرسه می‌زدند و از او پامیه می‌خریدند. او وقتی وارد کوچه‌ای می‌شد یک پیت حلبی بزرگ



همه گمان می‌کنند که وسایل پخت پامیه است می‌گردند لباس‌های خون‌آلودی را به همراه آلت قتاله که کاردی خونی است پیدا می‌کنند. فردای آن روز به تمام ولایت تهران خبر می‌رسد که قاتل دستگیر شده است و مردم دسته دسته به اداره تأمینات رفته تا مطمئن شوند که اصغر قاتل دستگیر شده است.

اصغر قاتل در ابتدا منکر همه چیز است اما بالاخره زبان به اعتراف می‌گشاید. هنگامی که دادگاه وی تشکیل می‌شود او با کمال وقاحت تمام اتهامات را می‌پذیرد. او در دادگاه و در برابر چشمان حیرت‌زده مردم در جواب قاضی که از او می‌پرسد چرا این عده جوان را به قتل رسانده‌ای؟ می‌گوید: اینها یک عده بی‌پدر و مادر هستند بی‌سر و پا و خوشگل‌اند. وقتی که ریش آنها درآمد نزدی می‌کنند، من با اینها دشمنی دارم. اینها دشمن مملکت هستند و به این جهت آنها را کشتیم، اما در این دادگاه معلوم شد که یکی از دلایل قتل‌ها، تجاوز به کودکان و نوجوانان و سپس کشتن آنها بوده است.

روز اعدام اصغر قاتل ششم تیرماه ۱۳۶۲ بود. مردم که از دستگیری و محاکمه او سر از پا نمی‌شناختند لحظه شماری می‌کردند. مادر هر چه زودتر سر این قاتل سنگدل را بر دار مجازات ببیند. همه این سر و صداها به خاطر دستگیری آدمی بود که در بغداد ۲۵ نفر و در تهران ۸ نفر را به قتل رسانده بود.

در روز اعدام، میدان سپه و خیابانهای اطراف آن پر از جمعیت بود هر چند اداره نظمیه تعداد زیادی پلیس و آژان و امنیه را مأمور برقراری نظم در زمان اجرای حکم کرد، اما ازدحام جمعیت آنقدر زیاد بود که زمان اجرای حکم کمی به تعویق بیفتد و مردم را به آرامش دعوت کنند. مردم می‌خواستند تا به چشم خود ببینند که اصغر قاتل این وحشی جانی چگونه به دار مجازات آویخته خواهد شد. کسی که باعث شده بود تا مردم تهران تا مدتها از شنیدن نامش هراسان شوند و بالاخره روز ششم تیرماه ۱۳۶۳ کمی قبل از طلوع آفتاب همه چیز آماده شد تا او مجازات شود. هنگامی که او را به میدان سپه آوردند هنوز باور نداشت که قرار است کنند اما هنگامی که طناب‌دار را به گردنش انداختند فهمید که قرار است بمیرد و شروع به عجز و لابه کرد.

مقایسه دستگیری اصغر قاتل و بیجه نکات آموزنده بسیاری در پی دارد که درس‌های فراوانی می‌توان از آن گرفت تا در آینده شاهد وجود اصغر قاتل‌ها و بیجه‌ها نباشیم.

هم در دست داشت که همه فکر می‌کردند درون آن وسایل پخت پامیه باشد اما اینگونه نبود. هنگامی که علی اصغر بروجردی در حوالی چاه‌های قنات امین آباد با همان قیافه و وسایل ظاهر می‌شود، ماموران تأمینات به او ظنین نمی‌شوند. اما وقتی که متوجه می‌شوند جسد دیگری پیدا شده که متعلق به یک جوان ۱۷-۱۸ ساله است که سرش را بریده‌اند و برهنه درون یکی از چاه‌ها انداخته‌اند تصمیم می‌گیرند این پامیه فروش را که اتفاقاً کمی لهجه شهرستانی هم دارد استنطاق کنند. او که قیافه‌ای مهربان دارد در ابتدا همه چیز را انکار می‌کند، اما همین که پیت حلبی بزرگی که به همراه او است و

آمار سرقت در یکی از شهرهای اطراف تهران و افزایش حق بیمه سرقت در آن شهر خبر داده بود. همین مساله مدیر مسوول آن روزنامه را به دادگاه کشاند که خواسته است عملکرد فلان دستگاه را زیرسوال ببرد!

نهادهای درگیر این پرونده و دستگاه‌هایی که قصور و تقصیر منجر به حادثه غم‌انگیز پاکدشت را به گردن یکدیگر می‌اندازند، اگر کمی اندیشه کنند متوجه خواهند شد که تسامح آنها نسبت به رسانه‌ها و انعکاس خبر ناهنجاری‌ها می‌توانست شرایطی را فراهم کند که هم مردم هوشیارتر باشند و هم ماموران و مسوولان مربوطه بیدارتر.